

## بررسی تطبیقی نقش اسطوره‌های «آب» در داستان کوراوغلو با شاهنامه فردوسی و روایات شفاهی آن

سکینه رسمی\*

عائمه رسمی\*\*

### چکیده

اساطیر و حماسه ارتباطی تنگاتنگ با هم دارند؛ از این رو، برای شناخت آثار حماسی باید عناصر اسطوره‌ای را نیک شناخت. یکی از این عناصر اسطوره‌ای، که رمز هستی است و با اساطیر آفرینش پیوندی ناگسستنی دارد، اسطوره «آب» است. این عنصر، که به‌عنوان یکی از عناصر متضاد چهارگانه جهان مادی نزد اکثر ملل مظهر جاودانگی و تداوم حیات است، نقشی اسطوره‌ای دارد. در داستان کوراوغلو، نقش اسطوره‌ای آب در کنار کوه و آتش برجسته است. اسبان اسطوره‌ای برآمده از آب، گذر از آب، و قوشابلاغ<sup>۱</sup>، که قهرمان داستان را فرهمند می‌کند و او را قدرت بازو، نعره پهلوانی، و هنر خنیاگری می‌بخشد، با آب حیات ارتباط دارند، اگرچه نمود دیگر آب حیات را در آخر داستان می‌بینیم که کوراوغلو با خوردن آن به چهل تنان می‌پیوندد. نقش مشترک آب در داستان کوراوغلو، حماسه ملی ملت‌های ترک‌زبان، و شاهنامه فردوسی و روایت‌های شفاهی آن نشان از ارتباط تنگاتنگ و ظریف فرهنگ‌ها با یک‌دیگر دارد. این مقاله به مقایسه اسطوره آب در داستان حماسی کوراوغلو و شاهنامه فردوسی و روایت‌های شفاهی می‌پردازد.

**کلیدواژه‌ها:** شاهنامه، کوراوغلو، آب، اسطوره.

---

\* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز (نویسنده مسئول)، rasmi1378@yahoo.com

\*\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، rasmi1390@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۵/۰۲

## ۱. مقدمه

در حکمت باستان، جهان را متشکل از چهار عنصر متضادی می‌دانستند که با ترکیب خود دنیای فرودین را به وجود آورده‌اند. در میان عناصر چهارگانه، «آب» مهم‌ترین عنصری است که با زندگی ارتباط می‌یابد. «حدیث سستی آب‌های آغازین که زادگاه جهان بوده‌اند در روایات بسیاری مربوط به آفرینش‌های باستانی و ابتدایی کیهان یافته می‌شود» (الیاده، ۱۳۷۲: ۱۹۰، ۱۹۲).

این عنصر اصل هستی است و در واقع:

آب آشناترین تجسم برای مفهوم زندگی است. آب رمز کل چیزهایی است که بالقوه وجود داشته، سرچشمه و منشأ و زهدان همه امکانات هستی است. آب که مبدأ هر چیز نامتمايز و بالقوه و مبنای تجلی کاینات و مخزن همه جرثومه‌هاست رمز جوهر آغازین و اولی است که همه صور از آن زاده می‌شوند و با سیر قهقرایی یا برائت وقوع ملحمه‌ای بدان بازمی‌گردند؛ در آغاز بوده است و در پایان هر دوره تاریخی یا کیهانی نیز بازمی‌آید. آب همیشه نامیه است و دربرگیرنده همه صور بالقوه در وحدت غیرمتکثرشان. آب در آفرینش کیهان و اساطیر و آیین‌ها و شمایل‌نگاری‌ها، جدا از ساختار کلیت‌های فرهنگی مربوط به آن‌ها، همواره یک نقش دارد: مقدم بر هر نقش و صورتی است و محمل و تکیه‌گاه هر آفرینشی (همان: ۱۸۹).

تجسم این عنصر به صورت مؤنث است: «در باورهای قدیم، آب‌ها نماد مادر کبیر هستند و تولد، اصل مؤنث، زهدان عالم و باروری، نیروبخشی، و چشمه حیات را تداعی می‌کنند» (کوپر، ۱۳۷۹: ۱).

آب در اسطوره‌ها و حماسه‌ها و افسانه‌های جهان همان اهمیت و کارکرد حیاتی خود را حفظ کرد.

در بین ملل مختلف، ازلی بودن عنصر آب را می‌یابیم، چنان‌که:

در اساطیر آشور و بابل، آب عنصر ازلی است که از آمیزش آب شیرین (آپسو) و شوراب (تیامت) همه آفریدگان پدید می‌آیند که در رأس آنان ایزدان‌اند. چشمه‌هایی که از سطح زمین سر برآوردند از آپسو ناشی شدند. آپسو را با رود و اقیانوس یونانیان می‌توان سنجد که هومر نیز او را پدر همه چیز خوانده است. تیامت چهره شخصیت یافته دریا بود و به‌گونه عنصری زنانه نمایانده می‌شد که جهان را زاد (ژیران و دیگران، ۱۳۷۵: ۵۹).

## ۲. بیان مسئله

در ایران باستان، عنصر آب و چشمه‌ها به سه ایزد آناهیتا، آپام‌نپات یا بُرز ایزد، و تیشتر منسوب بوده است. مهم‌ترین ایزد آب در ایران باستان آناهیتاست.

الهه آب در ایران باستان «آردوی‌سور آناهیتا»، در بین‌النهرین «اِنا»، و در باور دیگر تمدن‌ها هریک با نامی و به‌گونه‌ای پرستش می‌شده‌اند. برخی از پژوهش‌گران معتقدند آناهیتای ایرانی همتای «سَرسوتی» ودایی، «ایشتر» بابلی، «دیمیتِر» و «آفرودیت» یونانی است. آب، بالقوه، رمز زندگی است. «آب حیات» زمین، جانوران، و زنان را بارور می‌کند. کلیت آب ماه و زن، مدار «انسانی - کیهانی» باروری تصور شده است. نشانه‌های توجه به آب در دوران نوسنگی را روی ظروف با علامت ۷۷۷ شاهد هستیم (الیاده، ۱۳۷۲: ۱۹۰).

دلیل این‌که آناهیتا را مؤنث پنداشته و ایزدبانو خوانده‌اند به خاصیت باروری، فراوانی، و زندگی‌بخشی آب بازمی‌گردد.

آپام‌نپات دیگر ایزد آب است که در *اوستا* به معنی فرزند آب‌هاست. وی در اعماق آب‌ها به‌سر می‌برد و آن را توزیع می‌کند. نیرومند، بلندبالا، و دارنده اسب تندروست. صفت تیزاسب همیشه با اوست.

در *زامیادیشْت* — یشتی که به نام زمین است، اما بیش‌تر مطالب آن مربوط به فره است — آپام‌نپات به‌عنوان ایزدی نیرومند و بلندقامت و دادرس دادخواهان ستایش می‌شود و صفت تند یا تیزاسب دارد و خواسته او این است که به فره‌ای که در نبرد ایزد آتش با اژدهای سه‌پوزه بددین (ضحاک) به‌سوی دریای فراخکرد گریخته است دست یابد (آموزگار، ۱۳۷۴: ۲۲).

سومین ایزد آب در ایران باستان تیشتر است که منجمان قدیم آن را به‌عنوان «شِعْرای یمانی» می‌شناخته‌اند. طلوع این ستاره نشانه باران بوده است. تیشتر پیش‌نمونه آب را به‌شکل باران به سراسر جهان بخشید و اصل همه آب‌ها و سرچشمه باران و باروری به‌شمار می‌رود (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۱: ۸۱).

در اساطیر ترک، این نقش به سولوقون، پادشاه آب‌ها (Sulukun: Sular Krali)؛ سو آناسی، مادر آب (Su Anasi: Si Tanrıçası)؛ سو آناسی، پدر آب (Su Atasi: Su Tanrisi)؛ و سو روحی، روح آب (Su Ruhu: Su Iyesi) داده می‌شود.

مفهوم سولوقون پادشاه آب‌ها یا زندگی‌کننده در آب‌هاست. ارتباط آن با کلمه Su (آب) به‌وضوح دیده می‌شود. واژه سولوق (Suluk) به معنی خنجر است. پس‌وند «قون» در آخر

اسم واژه «Kun/ Hun» معنی انسان را تداعی می‌کند. حکومت زیر آب‌ها از آن اوست. بنا به برخی روایات، اولین انسان بوده که روحش زیر آب‌ها رفته و در آن‌جا حاکم شده است. گله‌های بی‌شمار دارد و وقایع سال آینده را می‌داند. روح‌های تحت امرش سولوقون‌لار (Sulukunlar) نامیده می‌شوند. در میتولوژی قوم یاقوت، از آن‌ها به موجودات ذی‌روح که در برکه‌ها و نهرهای عمیق زندگی می‌کنند تعبیر می‌شود. سیمایشان شبیه انسان است، اما ابرو ندارند. باور عام بر کوتاه‌قد بودن آن‌هاست. در ینلقاتک (نوروز)، این موجودات روی زمین می‌آیند و به انسان‌ها طلا می‌بخشند؛ لیکن، این سکه‌ها در عرض هفت روز تبدیل به حلبی می‌شوند. گاه مؤنث این خدایان به زنان درحال زایمان کمک می‌کنند.

سو آتاسی (مادر آب) الهه دیگر است؛ موجودی ذی‌روح که در آب زندگی می‌کند. گیسوان بلند سیاه (و بعضاً زرد) او تقریباً تا زمین می‌رسد. رنگ بدنش قرمز و چشمان بدون ابروانش سیاه و درشت است. معمولاً در ساحل یا روی اسکله درحال شانه‌زدن موهایش با شانه طلایی (یا نقره‌ای) دیده می‌شود. از انسان‌ها می‌هراسد و به‌سرعت در آب فرومی‌رود و ممکن است حین فرار شانه طلایی (یا نقره‌ای) اش را در ساحل جا بگذارد؛ لیکن، به این شانه نباید دست زد؛ چون اشخاصی را که آن را بردارند راحت نمی‌گذارد. گفته می‌شود همسر سو آتاسی (ایزد آب) است و برخلاف سو آتاسی و سو روحی (مالک آب) نشستن در ساحل و کنار آب را دوست دارد.

سو آتاسی (پدر آب) دیگر ایزد آب است. این ایزد در دل اقیانوس‌ها و آب‌های عمیق زندگی می‌کند و از دید انسان‌ها مخفی می‌ماند و آدمیانی را که آرامش او را به‌هم بزنند غرق می‌کند و از کسانی که آب‌ها را بیالیند نفرت دارد.

سو روحی (روح آب) نگهبان و مالک آب است. نه تنها رودها، بلکه چشمه‌ها نیز نگهبانانی بر خود دارند که این نگهبانان به انسان‌ها ضرر نمی‌رسانند. این ارواح بدون گیسو و ریش و ابرویند. رنگ آن‌ها مایل به آبی است و پیراهنی سفید بر تن دارند. گاهی شاخ بر سرشان دیده می‌شود و گاه در شکل ماهی و مار نمود می‌یابند. بعضی به‌شکل ماهیان دریایی دم دارند و در اعماق آب‌ها در کاخی بزرگ زندگی می‌کنند (Karakurt, 2011: 20-21). قابل توجه است که این موجود در بین ملل ترک هم به‌صورت مذکر هم به‌صورت مؤنث نمود یافته است. در باورهای دینی نیز همه‌چیز از آب هستی می‌یابد. در قرآن کریم، تصریح شده است که همه‌چیز از آب زندگی می‌یابد:

وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ: و از آب هر چیز را زنده گردانیدیم (انبیاء: ۳۰).

– اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ: اللَّهُ أَنْ كَسَّ است که بیافرید هفت آسمان و هفت زمین و فروفرستاد آبی از آسمان تا بیرون آورد به آن آب همه میوه‌ها روزی شما را، و روان کرد شما را کشتی‌ها تا به فرمان او در دریا روان گردد، و جوی‌ها روان کرد شما را (ابراهیم: ۳۲).

– مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا: آبی که خداوند از آسمان فروفرستاده است و بدان زمین را پس از پژمردنش زنده داشته (بقره: ۱۶۴).

در داستان کوراوغلو، این عنصر در کنار کوه و آتش نقش مهمی ایفا می‌کند. این نقش‌ها اغلب با *شاهنامه* فردوسی و روایات شفاهی آن اشتراکاتی دارد که این امر دال بر نزدیکی فرهنگ‌ها و ارتباط اقوام با یکدیگر است.

### ۳. پیشینه تحقیق

در مورد اسطوره آب در *شاهنامه* تحقیقاتی چند صورت گرفته است که از آن جمله می‌توان به «اسطوره آب و بازتاب آن در داستان رستم و اسفندیار» (عدنانی، ۱۳۷۹)، «تحلیل نقش نمادین آب و نمودهای آن در *شاهنامه* فردوسی براساس روش نقد اسطوره‌ای» (یاحقی، ۱۳۸۸)، «کهن‌نمونه آب و کارکرد آن در اسطوره و حماسه» (شریفیان و اتونی، ۱۳۹۰)، «بررسی و تحلیل بازتاب اساطیری آب در *شاهنامه* فردوسی» (طغیانی، ۱۳۹۰)، و «از هیرمند تا تیسر، رمزگشایی اسطوره‌ای آب در *شاهنامه* و *انه‌اید* ویرژیل» (محسنی‌نیا، ۱۳۹۳) اشاره کرد. اما در ایران، اگرچه درباره حماسه کوراوغلو، که به آذربایجان نسبت داده شده است، کارهای تحقیقی اندکی صورت گرفته است که از آن جمله اثر ارزش‌مند *کوراوغلو در افسانه و تاریخ* (رئیس‌نیا، ۱۳۶۶) و چند مقاله از جمله «بررسی تطبیقی داستان‌های رستم و کوراوغلو» (رسمی، ۱۳۹۲)، «بررسی تطبیقی رخش رستم و قیرات کوراوغلو» (رسمی، ۱۳۹۳)، «پیوند عشق و حماسه در *شاهنامه* فردوسی و داستان‌های کوراوغلو» (رسمی و رسمی، ۱۳۹۴ ب)، «بررسی تطبیقی آموزه‌های اخلاقی *شاهنامه* و داستان کوراوغلو» (رسمی و رسمی، ۱۳۹۴ الف)، و «مقایسه نبرد پدر و پسر در داستان‌های رستم و سهراب» و «کوراوغلو و کرداوغلو» (رسمی و رسمی، ۱۳۹۵ ب) اشاره کرد، درباره اسطوره آب هیچ تحقیقی صورت نگرفته است. این پژوهش به بررسی تطبیقی اسطوره آب در داستان کوراوغلو و *شاهنامه* فردوسی و روایت‌های شفاهی مربوط بدان می‌پردازد و نمودهای مشترک را مورد بررسی قرار می‌دهد. مبنای تحقیق براساس مکتب امریکایی است.

در مکتب امریکایی حیطه ارتباطات و تأثیرات ادبی از زمینه‌های پژوهش در ادبیات تطبیقی دانسته می‌شود، منتها از منظری فراخ‌تر. بدین‌سان که در یافتن مدرک تاریخی و شواهد اثبات‌گرایانه اصرار نمی‌شود و قبول می‌شود که برخی اشتراکات بین آثار ادبی ناشی از روح مشترک همه انسان‌هاست و بیش‌تر بر آن است که ادبیات به‌عنوان پدیده جهانی و در ارتباط با سایر شاخه‌های دانش بشر و هنرهای زیبا معرفی شود (شرکت مقدم، ۱۳۸۸: ۵۱-۷۱).

#### ۴. نموده‌های اسطوره‌ای آب در داستان کوراوغلو و شاهنامه فردوسی و روایات شفاهی آن

عنصر حیات‌بخش آب در داستان کوراوغلو و شاهنامه فردوسی نموده‌های برجسته‌ای دارد. بیش‌تر نقش‌های اسطوره‌ای آب در داستان کوراوغلو با شاهنامه و روایات شفاهی هم‌سویه است که در ذیل به هر یک از آن‌ها پرداخته می‌شود.

#### ۱.۴ برآمدن اسبان از دریا

آب رمز صورت مثالی آفرینش مادی است:

آب علاوه‌براین که نمادی از آغاز و پایان حیات مادی است رمزی از باروری و زایایی بی‌توقف زندگی نیز هست: غوطه‌زدن در آب، رمز رجعت به حالت پیش‌از شکل‌پذیری، و تجدد حیات کامل و زایش نو است، زیرا هر غوطه‌وری برابر با انحلال و اضمحلال صورت و استقرار مجدد حالت نامتعین مقدم بر وجود است و خروج از آب تکرار عمل تجلی صورت در آفرینش کیهان. پیوند با آب همواره متضمن تجدیدحیات است، زیرا ازسویی، درپی هر انحلالی «ولادتی» هست و ازسوی دیگر، غوطه‌خوردن امکانات بالقوه زندگی و آفرینش را مایه‌ور می‌کند و افزایش می‌دهد. آب از طریق رازآموزی ولادتی نو را به‌بار می‌نشانند و به‌مدد آیین جادویی درمان‌بخش است و به‌برکت آیین‌های مربوط به مردگان موجب رستاخیز پس‌از مرگ (حیات مجدد) است. آب با دربرگرفتن همه امکانات بالقوه رمز زندگی شده است [آب حیات]؛ لبریز از تخم و جرثومه که زمین و جانوران و زنان را بارور می‌کند (الباده، ۱۳۷۲: ۱۸۹-۱۹۰).

در داستان‌ها، گاه اسب‌ها از دل آب زاده می‌شوند. «اسب محرم راز آب‌های بارورکننده است و مسیر زیرزمینی آب‌ها را می‌شناسد. این امر روشن می‌سازد چگونه از اروپا تا خاور دور نعمت بیرون‌جوشیدن چشمه‌ها به ضربات اسب نسبت داده می‌شود» (شوالیه و گریبان، ۱۳۷۸: ۱۵۱).

در داستان‌های ترک‌ها نیز دریا اصل اسب‌های اسطوره‌ای است. «به قول زکی ولیدی طوغان، ترک‌ها معتقدند که خداوند آنان را در بخشیدن اسب‌های زاده‌شده از نسل نریان‌هایی از دریا (دریاچه) و یا از کوه آمده بی‌نظیر بر ملل و اقوام دیگر ترجیح داده است» همو درباره اسب‌های مشهور ختلان که ناحیه‌ای بر مسیر علیای جیحون بوده می‌نویسد:

این اسب‌ها اسب‌هایی بوده‌اند که به‌باور عمومی، از نریان‌های دریایی تولید شده بودند و چینی‌ها در سده‌های نخستین میلادی از این‌ها خیر داشته، برای به‌دست‌آوردن چنین اسب‌هایی تقلا می‌کرده‌اند. در اطراف شاخه و خش از رود جیحون نیز به وجود افسانه‌ای درباره اسب‌های برآمده از نسل نریان دریایی اشاره شده است (رئیس‌نیا، ۱۳۶۶: ۱۹۹-۲۰۰).

در فضای داستانی کوراوغلو، اسب‌ها مهم‌ترین عنصر اسطوره‌ای به‌حساب می‌آیند. این اسب‌ها با اسطوره آب پیوند می‌یابند. در داستان کوراوغلو، روزی، علی کیشی گله را به ساحل دریا برده بود که ناگاه متوجه شد که دو اسب نر (آب‌غیر) از دریا خارج شدند و به‌سوی گله آمدند. وی از این ماجرا به کسی سخنی نگفت. از آن روز به بعد گله را زیر نظر گرفت تا از نژاد آن اسب‌ها چه حاصل آید. وی روزها و ماه‌ها را برشمرد تا این که در زمان معین از دو مادبان دو کره به‌دنیا آمدند که اصل دریایی داشتند (تهماسب، ۱۳۸۲: ۱۸). علی کیشی این دو اسب را به نام‌های قیرات (سیاه‌رنگ) و دورات (کُرند) خواند. «در روایت «قاف‌پن»، این اسب‌ها از رود جیحون زاده می‌شوند» (اوزون، ۱۳۸۸: ۹۱۴). در منظومه کوراوغلو آمده است:

به روزی خجسته علی گله را	به دشتی پراکنده بهر چرا
به دشتی نزه بر کرانش یمی	که جان را فرح بخشد او هر دمی
زمان هم‌چنان در سکون می‌گذشت	که ناگاه ابری پدیدار گشت
تُبد ابر، بل غول بی‌پاوسر	دهان را گشوده به صداها شرر
مگر تا جهان را بیوبارد او	سپاهی روان کرده هر سمت و سو
چو گستاخ شد آسمان بر زمین	حوادث ز هر سو گشوده کمین
پس آن‌گاه دریا بشد خشمگین	ز صولت برآهیخت شمشیر کین
خروشیده امواج بر هم‌دگر	فلک را شد از بانگ آن گوش کر
نشد دشت ایمن ز طوفان یم	تناور درختانش گشتند خم

رמידند اسبان نر و مادیان	تو گویی قیامت رسید آن زمان ...
ولی ناگهان خفت طوفان یم	ز هستی فلک قهر خود کرد کم
بخندید خور سوی دریا به‌ناز	برآورده دریا بدو صد نیاز
زمین و زمان آن‌گه آرام شد	ز گلّه نر و مادیان رام شد
بشد غرق حیرت علی آن‌چنان	که یابد غریقی ز غرقاب امان
بناگه یکی صحنه‌اش رو نمود	عجب نغمه‌ای روزگاران سرود
دو اسب اصیل و نجیب ازقضا	ز دریا برآمد به‌امر خدا
که از نسلشان بهره یابد زمین	بدان‌ها بنازند در بزم و کین

(رسمی و رسمی، ۱۳۹۵ الف: ۴۱-۴۲)

به‌احتمال زیاد، زایش قیرآت و دورآت از آب، در طی زمان، از حکایت‌های دیگر به داستان کوراوغلو رسوخ پیدا کرده است، چراکه در حکایتی مشابه زایش اسب از اصل دریایی را می‌توان در داستان «دده قورقود» مشاهده کرد، چنان‌که در داستان «بامسی بیرک» بازرگانان از سرزمین روملی برای او کرّه دریایی خاکستری‌رنگ (دینیز قولونو بوز آیغیر) می‌آورند. درباره این‌که اسب‌های چنگیزخان نیز اصل دریایی داشته‌اند افسانه‌ای وجود دارد. در داستان «ما ادای قارا» اسب «کوکودی مرگن» از اصل آب می‌باشد (رئیس‌نیا، ۱۳۶۶: ۲۰۰).

داشتن اصل دریایی اسب‌ها در شاهنامه نیامده است؛ لیکن، در روایات شفاهی، داشتن اصل دریایی رخش مطرح شده است:

می‌گویند هر اسبی را که رستم برای خود انتخاب می‌کرد، زود از دست می‌داد؛ چون هیچ اسبی طاقت سنگینی رستم را نداشت. وقتی رستم پشت آن اسب می‌نشست کمر اسب می‌شکست و می‌مرد. ازاین‌جهت، رستم خیلی ناراحت بود. روزی از پدرش، زال، خواست تا برای او فکری کند. زال مثل همیشه پر سیمرخ را آتش زد و وقتی سیمرخ حاضر شد زال از او چاره خواست. سیمرخ گفت: رستم باید برود کنار دریا. اسبش آن‌جاست. این‌جا روایت‌ها مختلف است: عده‌ای می‌گویند وقتی رستم به کنار دریا رسید آن‌جا مادیانی را دید که می‌چرید و کرّه‌ای همراه اوست که آن کرّه همان اسب رستم بود. عده‌ای می‌گویند کرّه‌ای که اسب رستم شد همراه مادیانی از دریا بیرون آمد؛ و عده‌ای دیگر می‌گویند مادیانی از دریا بیرون آمد که شکم داشت و همان‌جا کرّه‌ای زایید که آن کرّه اسب رستم شد. به‌هرحال، رستم اسب خود را پیدا کرد و نامش را رخش گذاشت (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ج ۲، ۹۲-۹۳؛ خالقی مطلق، ۱۳۶۱: ۲۵).



## ۲.۴ قوشابولاغ

لحاظ کردن آب به‌عنوان یک عنصر اسطوره‌ای و اساس قرارداد داستان کوراوغلو بر مبنای افسانه‌ای که از آب حیات نشئت گرفته است قابل توجه است. در این داستان آمده است: علی کیشی به فرزندش، روشن، که بعدها به کوراوغلو معروف می‌گردد، چنین گفت: در یکی از همین کوهستان‌های اطراف چشمه‌ای می‌جوشد که معروف به قوشابولاغ (قوشابولاق) است. هر هفت سال یک‌بار ستاره‌ای از شرق و ستاره‌ای از مغرب در آسمان ظاهر می‌شوند. این دو ستاره بعد از مدتی باهم برخورد می‌کنند و از برخورد این دو، پرتو نوری بر این چشمه می‌تابد و با تابش این نور آسمانی قوشابولاغ می‌جوشد و حباب‌هایی از درون آب بیرون می‌زند.

بُود چشمه‌ای روشن آن سوی کوه	که باشد دوشاخ و بسی باشکوه
به هر هفت سالی به یک ره قران	بیفتد که سعد است آن بر جهان
بتابد از آن پرتوی بی‌کران	چه پرتو، همان راحت جسم و جان
بپوشد بناگاه از آن روی آب	همانند اختر هزاران حباب

(رسمی و رسمی، ۱۳۹۵ الف: ۵۳-۵۴)

سیدوف احتمال می‌دهد که این قسمت از داستان قدیم‌ترین بخش آن باشد و بر این خصوصیات اساطیری قوشابولاغ اشاره می‌کند:

۱. نوشنده آن آب هنرمند، عاشیق، و دارای نعره بلند می‌شود؛
۲. کسی که در کف و حباب آن تن بشوید پهلوانی نیرومند می‌گردد؛
۳. قوشابولاغ از زیر یک درخت کهن سال می‌جوشد و اطراف را تبدیل به برکه شیر می‌کند (رئیس‌نیا، ۱۳۶۶: ۱۶۵).

در منظومه کوراوغلو نیز به ویژگی‌های قوشابولاغ چنین اشاره شده است:

سعادت اگر با کسی یار شد	درخت مرادش پر از بار شد
در آن آب شوید سر و روی خویش	اگر بوده خُلُقش بره یا که میش
بناگاه گردد چو شیر و پلنگ	هراسی نماند ورا گاه جنگ
چنان چیره گردد به جنگ‌آوری	که بهرام را یابد او برتری
دو دیگر از آن کامش ار تر شود	پس آن‌گاه او با کُروفَر شود
شود صاحب نعره‌ای بس مهیب	هم از پهلوانی بیابد نصیب

چه ببر و پلنگ و چه دیگر ددان	چو نعره برآرد چه شیر ژیان
که مبهوت گردد زمین و زمان	از آن زهره‌هاشان بدرک چنان
که شعرش به هر کشوری ره برَد	سید دیگر همی شاعرش پرورد
ز شعرش بیابند بالندگی	شود نغمه‌اش نغمه زندگی
که درمان ببخشد به ناسورها	چهارم بُوَد دردها را دوا
که با آن سلامت برآید به دست	تو گویی که «سو» شاخه‌ای از وی است
مبادا شماری ورا پست‌و‌خوار	بهین مرهم است اندرین روزگار
کزو چشم من یارد از درد رست	مگر کآن دم عیسوی با وی است

(رسمی و رسمی، ۱۳۹۵ الف: ۵۴)

چون علی کیشی روشن را به‌سوی قوشابولاق فرستاد به او وصیت کرد که هنگام بازگشت، از آب چشمه برای درمان نابینایی چشم او بیاورد:

که باری نیاید ندامت به‌کار	بدارم وصیت تو را، زینهار
دگر بهره‌ای نوش کردی به‌جان	چو شستی تن خوشتن را در آن
که یابد از آن چشمه چشمم دوا	یکی جرعه‌ای ز آن بیاور مرا
همی زخم چشم و همی زخم جان	مگر هم‌چو ایوب شویم بدان
چو یعقوب گردد دل و دیده باز	شود تا دری بر من از آن فراز
چنان چون‌که یوسف به کنعان شود	مرا بیت‌الاحزان گلستان شود
شود زو دل و دیده‌ام چون قمر	بیینم دگر بار روی پسر

(همان: ۵۴)

روشن بعد از طی گردنه‌های صعب‌العبور و دشوار، سرانجام چشمه‌ای را که پدرش گفته بود پیدا کرد. قوشابولاق در دشتی سبز در دل کوهستان و بر پای درختی کهن سال و زیبا می‌جوشید. آب این چشمه مثل آب دیده زلال و روان بود. حباب‌ها بر شانه‌های درختان می‌رقصیدند. شب فرارسید و روشن، در انتظار ستاره‌هایی که پدرش در آسمان شب به او وعده داده بود، کنار چشمه ایستاد و چشم به دورترین نقطه آسمان دوخت. ستاره‌ها از مشرق نمایان شدند و درست در بالای چشمه با هم برخورد کردند. چشمه به اندازه قد یک انسان جوشید و بالا آمد. روشن در میان حباب‌های آبی که از چشمه می‌جوشید آب‌تنی کرد و سپس، جرعه‌ای نیز از آب را نوشید. بعد از بازگشت روشن، علی کیشی خطاب به او گفت:

بررسی تطبیقی نقش اسطوره‌های «آب» در داستان کوراوغلو ... ۷۵

فرزندم، این آب هنر شاعری را به تو هدیه نمود و بازوان تو را قدرتی بسیار بخشید. از این پس، نعره تو چنان غرأ خواهد شد که صدای مهیب «صور اسرافیل» در برابر صدای تو به وزوز مگس شبیه خواهد بود (اوزون، ۱۳۸۸: ۱۱۲).

چنان‌که تأمل شود، علی‌کیشی او را به شست‌وشو در آب توصیه می‌کند. غوطه‌خوردن در آب نماد حیاتی دوباره است. به نظر الیاده:

غوطه‌وری با تجزیه اشکال برابر است. به این علت است که نمادگرایی آب‌ها هم بر مرگ و هم بر باززادن دلالت دارد. تماس و برخورد با آب همیشه تجدیدی در پی دارد. از یک سو، بدین سبب که تجزیه زادن جدیدی به دنبال داشته است و از دیگر سوی، بدین لحاظ که غوطه‌وری عامل بالقوه حیات را بارور و تکثیر می‌کند (الیاده، ۱۳۷۵: ۹۷).

پس قوشابولاغ چهار ویژگی دارد:

#### ۱.۲.۴ قدرت بازو

در حماسه کوراوغلو، روشن با نوشیدن از آب قوشابولاغ به زور پهلوانی دست می‌یابد؛ تاجایی که می‌تواند دشمنان را به هراسان که باشند مغلوب خود سازد:

قیررام قوشونو خاک پای کیمی      بیر قیلینج وورارام امیرای کیمی  
من جوشموشام بوز بولانیق چای کیم      اینانما کی نئچه ایله سؤنم من

(تهماسب، ۱۳۸۷: ۱۲۵)

برگردان: دشمنان را همانند خاک پای مغلوب می‌سازم/ همانند امیران شمشیر می‌زنم/ چون رودخانه‌ای سرد و گل‌آلود می‌خورشم/ باور مکن که تا چند سال دیگر خاموش گشته، بفسرم.

در نبرد با فرزندش، کرداوغلو (رسمی و رسمی، ۱۳۹۵ الف)، چون کرداوغلو نام او را سؤال می‌کند چنین پاسخ می‌دهد:

کوراوغلو دئیلیم، اونا تیمشالام      هم رستمی زالام، همی سالسالام  
نئچه خوتکارلاری تاختیندان سالام      قنیم‌لر اوستونده اولایان منم

(تهماسب، ۱۳۸۲: ۴۳۱)

برگردان: کوراوغلو نیستم تمثال او هستم/ هم رستم زالم و هم سلسال هستم/ چندین خوتکار و حاکم را از تخت براندازم/ آن‌که به رقبایش زوزه کشد من هستم.

#### ۲.۲.۴ نعره پهلوانی

نعره کوراوغلو نیز نعره‌ای دشمن‌شکن است. جایی که کوراوغلو در برابر دشمن درمانده می‌شود از این نعره خود استفاده می‌کند:

توپ آچیلار قالاسیندان      حاق ساخالاسین بلاسیندان  
کوراوغلونون ناراسیندان      هریان گومبور گومبورلانی

(رئیس‌نیا، ۱۳۶۶: ۲۸۴)

برگردان: از قلعه‌اش توپ شلیک می‌شود/ خداوند از بلا او را حفظ کند/ از نعره کوراوغلو هر جا گرب‌گرب می‌غرد.

رستم زال کیمی نعره‌لر چکن      میدان دا مردایگیت باغیرینی سوکن  
مصری قیلینج ووروب قیزیل قان توکن      اسپر گل مه وور اللرین وار اولسون

(همان)

برگردان: ای آن‌که چون رستم زال نعره‌ها می‌کشی/ ای آن‌که زهره پهلوان دلیران را در میدان رزم می‌شکافی/ ای آن‌که با تیغ مصری خود خون سرخ [دشمن] را جاری می‌سازی/ دریغ نکن، بزن که دست‌هایت سالم و پرتوان باد.

در نبرد با فرزندش، کوراوغلو، بار اول مغلوب فرزندش می‌شود و با حيله و ترفند از دست او نجات می‌یابد و آن‌گاه از نعره خود بهره می‌گیرد و پشت پسر را به خاک می‌رساند:

دوم‌بار کشتی گرفتند باز      برآمد بدان هم‌زمانی دراز  
کوراوغلی بزد نعره شیروار      همان نعره‌اش آمد او را به‌کار  
بزد ناگهان پور را بر زمین      چنان‌که بُدی رسم او روز کین

(رسمی و رسمی، ۱۳۹۵ الف: ۱۷۶)

#### ۳.۲.۴ هنر شاعری و خنیاگری

اسطوره آب‌گاه با شعر و آوازه‌خوانی پیوند می‌یابد. این مضمون به‌صورت پرنرنگ در حماسه کوراوغلو دیده می‌شود و درواقع، یکی از خصوصیات قوشابولاغ آن است که کوراوغلو را به مقام شاعری و عاشیقی می‌رساند. کوراوغلو مانند بعضی از قهرمانان داستان‌های شفاهی چون عاشیق غریب و قوربانی، که با خوردن باده عشق به استعداد

شاعری و عاشیقی دست یافته است، با خوردن آب قوشابولاغ به مقام شاعری و خنیاگری دست می‌یابد.

بنا به روایت‌های منطقه آناتولی شرقی، صدای زیبای کوراوغلو محصول نوشیدن از چشمه‌های آراز (ارس) بیان گردیده است، به این ترتیب که او با نوشیدن سه جرعه از آب این رودخانه از چنین آواز خوشی برخوردار گردیده است (اوزون، ۱۳۸۸: ۱۴۶).

امروزه در بعضی از مناطق، بعضی از شاعران را با لقب «کوراوغلو خان» و یا «عاشیق کوراوغلو» می‌خوانند که دلیل بر هنر عاشیقی کوراوغلو و بیان‌گر جایگاه رفیع او در این هنر است. هم‌چنین کوراوغلو آهنگ منحصر به فردی را در میان آهنگ‌های ترکی به خود اختصاص می‌دهد (همان: ۱۵۳).

در بیش‌تر روایت‌ها، کوراوغلوی حماسه هم یک دلاور شمشیرزن و هم یک شاعر ساززن است. واقف ولی‌اف هر دو شق را ممکن می‌شمارد و در عین حال که ابراز می‌دارد: «کوراوغلوی دلاور در عین حال یک شاعر - عاشیق نیز بوده و این هنر نقش بس مهمی در بلندآوازی او داشته است» این نظر را نیز تأیید می‌کند که بعید نیست صفت خنیاگری را مردم به قهرمان محبوب خود بخشیده باشند. او در این باره چنین می‌نویسد:

یکی از سبب‌ها که باعث می‌شود مردم قهرمان خود را شاعر - عاشیق معرفی کنند ناشی از این حقیقت است که سرایندگان شخصیت‌های نادر فوق‌العاده‌ای به‌شمار می‌آیند. به اعتقاد مردم، شاعری یک هنر خداداد است. حتی قهرمانان داستان‌های عاشقانه ما از طرف نیروهای فوق‌طبیعی و «بعداز سیراب شدن از باده عشق» شاعر شده‌اند (رئیس‌نیا، ۱۳۶۶: ۱۴۳).

در داستان کوراوغلو نیز هرگاه قهرمان داستان احساس می‌کند که با زبان معمولی قادر به بیان مقصود خود نیست از سازش استمداد می‌جوید. در «داستان سفر دربند»، کوراوغلو چون به پاشای دربند خیر می‌دهند که گویی رستم با داستان به دربند آمده است او را به درگاه فرامی‌خواند و از او می‌پرسد:

قدومت مبارک بُود، مرحبا	فزودی بدین ملک لطف و صفا
ز سام و نریمان داری نشان	که‌ای تو، نژادت چه‌ای قهرمان؟
نظیری برایت به دربند نیست	بدین شهر کام و مراد تو چیست؟

(رسمی و رسمی، ۱۳۹۵ الف: ۷۲)

و کوراوغلو جواب می‌دهد:

نگنجد به‌آسانی اندر سخن	بگفتا کوراوغلی که مطلوب من
که او ترجمانی ست اندر برم	و لیکن به سازم پناه آورم
بیامیخت با عشق آواز را	نوازید با مهر چون ساز را
سرای ستم را به‌هم می‌زنم	کوراوغلی یل پیل تن نک منم

(همان: ۷۲-۷۳)

#### ۴.۲.۴ درمان‌گری

جلوه دیگری از حیات‌بخشی نمادینه آب را می‌توان در اسطوره «آب درمان‌گر» جست‌وجو کرد. «آب که رمز آفرینش کیهان و مخزن همه جرثومه‌هاست جوهری جادویی با خاصیت درمانی یا جادوپزشکانه علی‌الاطلاق و درمان‌گر است» (الیاده، ۱۳۷۲: ۱۹۳). درمان‌بخشی و شفابودن آب در منابع اسلامی و ایرانی و غیرایرانی سابقه طولانی دارد. «و به‌عنوان یک عنصر حیات‌بخش نماد آفرینش، تولد، رستاخیز، پالایش، شفا، زهدان، باروری، تطهیر، نوزایی، و ... گردیده است» (گورین و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۷۴). آب در اسلام نمود شفقت، معرفت باطنی، و طهارت است. آب به‌شکل باران و چشمه نماینده مکاشفه و حقیقت الهی است» (کوپر، ۱۳۷۹: ۲)؛ چنان‌که حضرت ایوب (ع) پس از یک دوره طولانی بیماری پا بر زمین می‌کوبد و چشمه‌ای در زیر پایش پیدا می‌شود و او با نوشیدن آب از چشمه و شست‌وشوی بدنش در آن بهبود می‌یابد (سوره ص: ۴۰-۴۲). در داستان کوراوغلو، چون قهرمان داستان بعد از خوردن و شستن جسم و سر می‌خواهد که ظرفی از آب را بگیرد و درمان نابینایی پدر سازد بناگاه چشمه غیب می‌شود:

چو «روشن» بشد از فلک کامیاب	نماندش به دل از خوشی هیچ تاب
چنین گفت: نک وقت جبران بُود	مگر تا تلافی خُسران بود
ز خامی من بال اسب ار بسوخت	از آن بُد که ابلیس چشمم بدوخت
و لیکن بدین راه بیناترم	بباید کزین چشمه آبی برم
پدر تا که یابد فروغ بصر	بتابد دوباره چو نور قمر
بر آن شد که ظرفی کند پر ز آب	به امید و شادی رود سوی باب
ز بخت بدش یا که تقدیر او	بخوشید آب زهش پیش‌رو
دریغا که چشمه بشد ناپدید	بجُستش ولی بیش آن را ندید

بجستش ولی باز ناکام ماند که تدبیر بایش همی خام ماند

(رسمی و رسمی، ۱۳۹۵ الف: ۵۶-۵۷)

در *شاهنامه* و روایات شفاهی مربوط بدان، درباب ارتباط آب‌های اسطوره‌ای و نعره و هنر شاعری و خنیاگری موردی دیده نشد؛ لیکن، درباب ارتباط آب و فرّ دلاوری اگرچه در *شاهنامه* موردی دیده نمی‌شود، در روایات شفاهی پهلوانی رستم و رویین‌تنی رستم با آب پیوند می‌یابد.

در ارتباط پهلوانی رستم با آب روایت ماندایی را یادآور می‌شویم: در روایت ماندایی رستم و یزد (پسر رستم) آمده است:

چون رستم در نبرد با پسرش به زمین افکنده می‌شود ... به‌سوی چشمه‌ای که آن را «چشمه مروارید» می‌گفتند می‌رود. تن را در آب شسته و رو به شمال می‌ایستد و رخ خود را به راست، به‌سویی که خورشید و ده فرشته او بر روز فرمان‌روایی می‌کردند، گردانده و به‌نیایش می‌پردازد. نیایش رستم چنین بود: «از نیروی خویش به من وام ده تا این جوان را بر خاک افکنم» (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۸۳).

در روایات شفاهی نقالان، درباب ارتباط رویین‌تنی اسفندیار با آب مقدس چنین آمده است:

تن پاک اسفندیار در آب مقدس شست‌وشو می‌یابد و به فرّه ایزدی، پوست و استخوانش رویین می‌گردد؛ به‌جز آن دو چشم منورش که به‌هنگام غوطه‌خوردنش در شطّ مقدس به‌هم برمی‌آیند و دو نقطه گزندپذیر می‌گردند (عنصری، ۱۳۸۷: ۳۳).

درمان‌گری آب در *شاهنامه* نیز آمده است. بهترین نمود درمان‌گری آب در *شاهنامه* در داستان یزدگرد بزه‌گر و آب چشمه «سو» دیده می‌شود. یزدگرد، که از منجمان اطلاع یافته است مرگ او در چشمه سو واقع می‌شود، سوگند می‌خورد بدان‌جا وارد نشود؛ ولی به‌سبب بیماری‌ای که دچارش می‌شود، طبیبان مداوای او را با آب چشمه سو ممکن می‌شمارند:

تو را چاره آن است کز راه شهد سوی چشمه «سو» گراییی به مهد

(فردوسی، ۱۳۸۴: ج ۷، ۲۸۳)

اما ستم‌کاری و نفس‌اهریمنی‌اش باعث می‌شود تا اسبی از چشمه برآمده و او را به‌قتل برساند:

چو نزدیکی چشمه «سو» رسید      برون آمد از مهد و دریا بدید  
از آن آب لختی به سر برنهاد      ز یزدان نیکی دهش کرد یاد  
زمانی نیامد ز بینش خون      بخورد و بیاسود با رهنمون

و آن چشمه درمان‌گر به آب مرگ بدل شود:

ز دریا برآمد یکی اسب خنگ      سرین گرد چون گور و کوتاه لنگ  
... چو او کشته شد اسب آبی چو گرد      بیامد بدان چشمه لاژورد

(همان: ج ۷، ۲۸۳-۲۸۵)

می‌توان گفت که «قوشابولاق» و چشمه «سو» نمودی از آب حیوان‌اند که در اساطیر  
بیش‌تر ملت‌ها در چاره‌جویی از مرگ مطرح شده که البته تطهیر معنوی نیز در آن نمود می‌یابد.

### ۳.۴ گذر از آب

آب رمز حیات و گذر از آب نمادی از مرگ و تولد دوباره است. «گذر از رود نماد تغییر  
رویه‌ای اساسی است» (یونگ، ۱۳۸۱: ۳۰۰). در اسطوره‌ها می‌بینیم قهرمان در سیر مبارزات  
خود از رود یا دریایی می‌گذرد.

در اساطیر، گذر از آب اهمیت خاص دارد. اغلب قهرمانان پیش از دست‌یافتن به موفقیتی  
بزرگ از آب می‌گذرند. این شاید دراصل بر این پایه استوار باشد که با هر بار از آب  
گذشتن تولدی تازه وقوع می‌یابد؛ چراکه آب با زهدان مادر مرتبط است و هر تولد تازه‌ای  
پاکی تقدس و قدرت تازه‌ای است. ما هنوز هم هنگام تقدیم هدیه‌ای که از سفر می‌آوریم  
می‌گوییم از آب گذشته است (بهار، ۱۳۸۶: ۲۶۰).

چراکه «گذشتن از رودها و دریاها و دست‌یافتن به آن‌ها یکی از مشکلات همیشگی  
انسان بوده است و سبب پیدایش اسطوره‌هایی چون خدایان دریاها و ایزدان طوفان و  
صاعقه، پریان دریایی، اژدهایان، و ... شده است» (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۱۲۴).

در کهن‌ترین حماسه بشری گیلگمش، قهرمان بزرگ که یک‌سوم وجودش انسان و دوسوم  
او خداست، برای یافتن «اوتنایشیتیم»، تنها انسان جاویدان از دریای مرگ که حاوی آب تلخ  
است، گذر می‌کند و بار دیگر برای یافتن گیاه جاودانگی از دریای آب‌های شیرین می‌گذرد  
(ساندرزمان، ۱۳۷۸: ۴۰).



علاوه‌براین، گذر از آب به‌منزله یک آزمون مورد استفاده قرار می‌گیرد. این آزمون (ور<sup>۳</sup>) از آزمون‌های رایج اقوام مختلف است.

در اقوام اروپایی، آزمایش به دو صورت، به‌وسیله آب و آتش، صورت می‌گرفته است. در آزمون آب که به نام «water ordeals» خوانده می‌شد متهم را یا در آب جوشان می‌انداختند و یا در آب سرد. و این آب بود که حقانیت او را مشخص می‌ساخت (رضی، ۱۳۴۶: ۱۳۶۱).

در داستان‌های ملل ترک، کوراوغلو نیز با این ور آزموده می‌شود. این موضوع در «داستان دزدیده‌شدن قیرآت توسط حمزه» در گذر از رود «تونا»<sup>۴</sup> (دانوب) نمود می‌یابد که چون کوراوغلو خواست از دست لشکر حسن پاشا بگریزد نگاهی به اطراف انداخت. سه طرف قلعه توقات خشکی بود و فقط از یک طرف آب رودخانه تونا جریان داشت. حسن پاشا عمداً سه طرف خشکی قلعه را مسدود نموده بود که کوراوغلوی پهلوان مجبور شود از رودخانه گذر بکند و غرق شود، لیکن، او سوار بر قیرات بر تونا زد، درحالی‌که می‌گفت:

آتی مینیشم گرمه‌یه      دوشمن باغرینی ازمه‌یه  
تونا چایینی اوزمه‌یه      قیرات بیر قواص اولایدی

برگردان: اسب را برای جولان سوار شده‌ام/ تا دل دشمن را بکوبم/ برای شناکردن رودخانه تونا/ کاش قیرات یک غواص می‌شد.

کوراوغلوی قهرمان این را گفت و اسب را به دل رودخانه تونا زد. قیرات تا بالای شانه‌هایش وارد آب شد. جریان آب زیاد بود. گاهی آب بر اسب غلبه می‌کرد و گاهی اسب بر آب. کوراوغلو به‌خوبی می‌دانست که اگر جریان به همین منوال ادامه یابد، فشار و قدرت آب قیرات را می‌اندازد. لذا، نعره‌ای دیوانه‌وار کشید و گفت:

جئیرانا بنزهر قاچیشین      آدیملا قوربان قولونا!  
ترلانا بنزهر اوچوشون      ال چاتماز ایپهک یالینا!

(همان: ۲۴۸)

برگردان: دویدنت به آهو می‌ماند/ قدم بردار قربان قدم‌هایت/ پروازکردنت به شاهین می‌ماند/ دست به یال ابریشمینت نمی‌رسد.

انگار سخنان او به اسبش دل‌وجرئت و بال‌وپر داد. با قدرت و سرعت شنا کرد و به‌پشتوانه فرّاهش از آب خروشان رودخانه نجات یافت و به‌سلامتی خارج شد.

این جریان در منظومه کوراوغلو چنین آمده است:

به فرمان پاشا سپه بست صف      گرفتند همی پهلوان را هدف  
کوراوغلی همان‌گاه زد بر تونا      رهد تا ز دست قشون دغا

(رسمی و رسمی، ۱۳۹۵ الف: ۱۴۲)

در شاهنامه فردوسی این «ور» چندین بار نمود می‌یابد. اولین بار فریدون که دارای فره ایزدی است چون به اروندرود می‌آید رودبان از دادن کشتی به او امتناع می‌کند. فریدون اسب خود را به آب می‌افکند و به سلامت از آن می‌گذرد:

فریدون چو بشنید شد خشم‌ناک      از آن ژرف‌دریا نیامدش باک  
سرش تیز شد کینه و جنگ را      به آب اندرافکند گل‌رنگ را

(فردوسی، ۱۳۸۴: ج ۱، ۶۷)

در داستان کیخسرو نیز چون کیخسرو به هم‌راه گیو و فرنگیس از توران می‌گریزند، گیو به یاد می‌آورد که فریدون چگونه از رود گذشت:

فریدون که بگذاشت اروندرود      فرستاد تخت مهی را درود  
جهانی شد او را سراسر رهی      که با روشنی بود و با فرهی

(همان: ج ۳، ۲۲۷)

و او را ترغیب می‌کند که از آب بگذرد؛ چراکه او فره‌مند است و آب به شخصیت‌های فره‌مند ضرری نمی‌رساند:

به بد آب را بر تو کی بود راه      که با فرّ و برزی و زیبای گاه

(همان: ج ۳، ۲۲۸)

و کیخسرو با یاد خداوند بر آب می‌زند:

به آب اندر افکند خسرو سیاه      چو کشتی همی‌راند تا باجگاه  
پس او فرنگیس و گیو دلیر      نترسد ز جیحون وز آن آب شیر

(همان: ۲۳۴)

گودرز این گذر کبخسرو را این‌چنین وصف می‌کند:

به جیحون گذر کرد و کشتی نجست	به فرّ کیانی و رای درست
به‌سان فریدون کز ارون‌درود	گذشت و به کشتی نیامد فرود
ز مردی و از فرّ ای‌زدی	ازو دور شد چشم و دست بدی

(همان: ۲۴۰)

رستم نیز که فرّه پهلوانی دارد در مبارزه با اسفندیار از آب می‌گذرد:

چو اسفندیار از پسش بنگرید	بر آن روی رودش به خشکی بدید
همی‌گفت کین را مخوانید مرد	یکی ژنده‌پیل است با دار و برد
گذر کرد پُر خستگی‌ها بر آب	از آن زخم پیکان شده پرشتاب

(همان: ج ۶، ۲۸۹)

#### ۴.۴ آب حیات

آرزوی جاودانگی و ترس از مرگ علت ظهور نظریهٔ آب حیات در بین ملل است. آب حیات، درخت زندگی، آب بقا، آب اسکندر، آب خضر، چشمهٔ حیوان، و چشمهٔ جوانی مضمون اساطیری کهنی است که بازتاب آن در بین تمامی ملل یافت می‌شود. درباب محل کشف این آب نظرات مختلفی وجود دارد. «ابراهیم حقی<sup>۵</sup> آن را در قطب — که شش ماه شب و شش ماه روز است — می‌داند؛ لیکن، طبری آن را در محلی در آذربایجان می‌داند» (Buyuk yildirim, 2013: 37). البته نگارندگان چنین موردی را در طبری نیافته‌اند، ولی مؤلف *الدّرالمشور* نیز نقل کرده است که در بعضی روایات، مجمع‌البحرین را اراضی آذربایجان دانسته‌اند (سیوطی، ۲۰۱۰: ج ۴، ۲۳۵). «در اساطیر کهن چینی، کوه مقدس، کون لون در غرب چین، خاستگاه رود زرد به‌شمار می‌آمده است و سرچشمهٔ چهار رودی است که هر کس از آن بنوشد به جاودانگی دست خواهد یافت» (کریستی، ۱۳۷۳: ۱۱۳-۱۱۴). در آیین مهری، رمزپردازی آب از اصول اساسی باورمندان است و یکی از دو معجزهٔ بزرگ میترا، بعد از تولد، جاری‌ساختن «چشمهٔ خشکی ناپذیر» (*fons perennis*) از صخره بود. این چشمه را چشمهٔ جاودانی نامیده‌اند (ورمازن، ۱۳۷۲: ۲).

باتوجه‌به برخی روایت‌ها از منطقهٔ «اکنای» در دامنهٔ کوهی که به «کوهستان جهان» معروف است و ارتفاع آن بنا بر روایت‌هایی به آسمان دوازدهم نیز می‌رسد درخت تناور و

کهن‌سالی وجود دارد که بر پای آن «آب حیات» از چشمه‌ای که در آن جاریست می‌جوشد. این آب درمان بسیاری از دردها و اکسیر جوانی است. نظیر این افسانه را می‌توان در افسانه‌های آناتولی یافت؛ به گونه‌ای که آب حیات در این داستان‌ها بسیار شبیه عنصر موجود در داستان کوراوغلوست (اوزون، ۱۳۸۸: ۱۲۲).

در بسیاری از روایت‌ها کوراوغلو خود نیز به آب حیات دست می‌یابد و با خوردن آن به چهل‌تنان می‌پیوندد و دور از غوغای زندگی اجتماعی و شوروتاب‌ها به مبارزه در راه ستم‌دیدگان و ستم‌پیشگان به زندگی خود ادامه می‌دهد؛ در روایت قاضی آنتپ، کوراوغلو بعد از دیدن گورهای دلاوران چاملی‌بئل متأثر می‌شود و می‌خواند:

چاملی‌بئله قارا دومان‌لار چؤکتو      چیچکلری سولدو، قوشلار سؤنوکتو  
بیزه بوردان گؤچوب گیتیمک گوزوکتو      قالالار قوردومدو بونون ایچینمیش

برگردان: ابرهای سیاه بر چاملی‌بئل فرونشست / گل‌هایش پژمرد و پرنده‌گانش خاموش شدند / من برآنم که از این دیار رخت بر بندم / انگار آن قلعه‌ها برای این بر پا داشته شده است.

و سپس از پسرش، حسن داغستانی، می‌خواهد که به داغستان برود و به دنبال او نیاید و خود به کوه چهل‌تنان شام (سوریه) می‌رود و ناپدید می‌شود و از آن‌به‌بعد، طنین صدای ساز و آواز کوراوغلو از کوه چهل‌تنان به گوش می‌رسد. قیرات نیز سالی یک بار در بازار شام شیبه می‌کشد (رئیس‌نیا، ۱۳۶۶: ۲۶۰).

در حکایتی از آناتولی، پایان کار کوراوغلو چنین نشان داده می‌شود:

قیرات گم می‌شود و کوراوغلو به دنبال او از چاملی‌بئل پایین می‌رود و ناپدید می‌شود ... یوسف بیبقلی (سبیلو)، یکی از دلاوران، بعد از آن که چهل روز تمام به دنبال او کوه و دشت را زیر پا می‌گذارد به کوه‌های توقات می‌رسد. در بالای کوه ناگاه چهل‌مرد را که سر سفره‌ای حلقه زده‌اند می‌بیند و کوراوغلو را در میان آن‌ها به جا می‌آورد. از آنان نیز آب می‌خواهد ... به‌اشارة کوراوغلو کاسه‌ای آب به دست یوسف می‌دهند و می‌گویند: «نصیب خود را برگیر!» و یوسف تنها نصف آب کاسه را می‌نوشد و باقی آن را بر سرش می‌ریزد ... وقتی چشم می‌گشاید نه کوراوغلو را می‌بیند و نه دیگران را. یوسف به چاملی‌بئل برمی‌گردد و آن‌چه را دیده است برای چاملی‌بئل‌نشینان تعریف می‌کند و همه باخبر می‌شوند که کوراوغلو به چهل‌تنان پیوسته. بنا به گفته‌ها اگر یوسف سبیلو تمام آب کاسه را سرکشیده بود، او نیز به چهل‌تنان می‌پیوست. بالین‌همه، یوسف در سایه خوردن

نصف آب کاسه ۲۵۰ سال زندگی کرد. علل پذیرفته شدن کوراوغلو از سوی چهل تنان عبارت بودند از: نوشیدن سه حباب و فقیرنوازی و کامل بودن دین او. بعد از پیوستن کوراوغلو به چهل تنان، دلاوران چاملی بئل نیز به مناطق و شهرهای مختلف می‌روند و پراکنده می‌شوند (همان: ۲۶۰-۲۶۱).

در بعضی از روایت‌های شفاهی، این جاودان بودن در همان آغاز داستان با خوردن آب قوشابولاغ میسر شده است.

اگرچه در ادبیات فارسی آب حیات بیش‌تر با نام اسکندر و حضرت خضر تداعی می‌شود، «حدافل سه هزار سال پیش از پردازش داستان اسکندر روایت بسیار جالبی از مضمون افسانه مذکور در حماسه بین‌النهرینی گیلگمش بازگو شده است» (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۸۹).

در شاهنامه، اسکندر در مسیر دریانوردی‌های خود از وجود چشمه حیوان آگاهی می‌یابد که در ظلمات واقع است. در این راه، خضر رای زن اسکندر است:

ورا اندر آن خضر بُد رای زن      سر نام‌داران آن انجمن

(فردوسی، ۱۳۸۴: ج ۷، ۸)

اما در بین یک دوراهی، این دو یک‌دیگر را گم کرده و خضر به آب حیوان می‌رسد:

پیمبر سوی آب حیوان کشید      سر زندگانی به کیوان کشید  
بر آن آب روشن سروتن بشست      نگه‌دار جز پاک یزدان نجست

(همان)

در این جا نیز آب زندگانی نصیب انسان یزدان پرست و نیک می‌گردد. اما اسکندر که همواره آز و طمع را با خود دارد، از این چشمه نمی‌تواند بهره‌ای داشته باشد:

سکندر پیرسید از سرکشان      که ایدر چه دارد شگفتی نشان  
چنین گفت با او یکی مرد پیر      که ای شاه نیک‌اختر و شهرگیر  
یکی آب‌گیرست ز آن روی شهر      کز آن آب کس را ندیدم بهر  
چو خورشید تابان بدان جا رسید      بر آن ژرف‌دریا شود ناپدید  
پس چشمه در، تیره گردد جهان      شود آشکارای گیتی نهان  
وز آن جای تاریک چندان سخن      شنیدم که هرگز نیاید به بُن

خردیافته مرد یزدان پرست      بدو در، یکی چشمه گوید که هست  
گشاده سخن مرد با رای و کام      همی آب حیوانش خواند به نام  
چنین گفت روشن دل پرخرد      که هرک آب حیوان خورد کی مُرد

(همان: ج ۷، ۷۹)

نمود برتر آن در داستان کیخسرو است که چون رسالت شهریاری خود را به انجام می‌رساند در چشمه‌ای روشن خود را می‌شوید و محو می‌شود که محوشدن او نشانه جاودانه‌شدن اوست.

چو بهری ز تیره‌شب اندرچمید      کی نامور پیش چشمه رسید  
بر آن آب روشن سروتن بشست      همی خواند اندر نهران زُند و اُست  
چنین گفت با ناموربخردان      که باشید پدرود تا جاودان  
کنون چون برآرد سنان آفتاب      مبینید دیگر مرا جز به خواب

(همان: ج ۵، ۴۱۳)

خالقی مطلق معتقد است که این چشمه همان چشمه حیوان است: «کیخسرو پیش‌ازاین در آن غسل کرد و در زمره جاودانان درآمد» (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۴۳۰). مضمونی در روایات اسکندر وجود دارد که آشپز او به چشمه آب حیات می‌رسد. اسکندر ماهی خشکیده‌ای به آشپز خود می‌دهد که آن را در همه چشمه‌هایی که در سر راه می‌بیند بشوید و اگر بر اثر تماس با آب یکی از آن چشمه‌ها ماهی زنده شد، در آب شنا کند. از ترس این که مبادا شاه ماهی را از او طلب کند خود به درون چشمه می‌جهد، اما نمی‌تواند ماهی را بگیرد. سپس بازمی‌گردد و اسکندر را از ماجرا آگاه می‌سازد. در روایتی دیگر، به جای آشپز اسکندر، یکی از سواران او تصادفاً نهر الحیات را می‌یابد؛ بدین ترتیب که روزی آن مرد نخجیریوز تندروی را با تیر می‌زد و چون کشته مرغ را می‌برد در جویباری که در نزدیکی جاری بود بشوید، مرغ بی‌جان زنده می‌شود و به پرواز درمی‌آید (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۹۲-۲۹۳). بی‌تردید این داستان با داستان زنده‌شدن ماهی نمک‌سود به وسیله یوشع بن نون، هم‌راه حضرت موسی، ارتباط دارد (رسمی، ۱۳۷۹: ۱۸۷). در داستان کوراوغلو نیز، علاوه بر قوشابولاغ، از چشمه‌ای یاد می‌شود که مرغ پرکنده‌ای در آن دوباره جان می‌گیرد. در یکی از روایت‌ها آمده است که روزی فرزندخوانده کوراوغلو (عیوض) مرغ پرکنده‌ای را در چشمه‌ای می‌شوید که ناگاه مرغ دوباره زنده می‌شود.

فرزندخوانده کوراوغلو برای دادن این خبر به سوی گروه می‌رود، ولی موقع بازگشت می‌بیند که آن چشمه به هزار چشمه تبدیل شده است. در روایتی دیگر، یکی از افراد کوراوغلو مرغی را شکار می‌کند. هنگام شست‌وشوی مرغ شکارشده مرغ جان می‌گیرد و از هر قطره‌ای که از بال پرند می‌چکد چشمه‌ای پدیدار می‌شود (Buyukyildirim, 2013: 37).

## ۵. نتیجه‌گیری

آب رمز صورت مثالی آفرینش مادی است؛ از این رو، در فرهنگ‌های مختلف اساطیری، خلقت جهان مادی از آب آغاز می‌شود. در بیش‌تر داستان‌های حماسی، نقش اسطوره‌ای آب جایگاه ویژه‌ای دارد. داستان حماسه کوراوغلو نیز از این عنصر بی‌بهره نیست. شروع داستان با تولد اسبان دریایی آغاز می‌شود. در مسیر داستان قهرمان به چشمه قوشابولاغ، که خاصیت درمان‌گری دارد و قهرمان را با دادن «قدرت بازو»، «نعره دشمن‌شکن»، و «هنر شاعری» فره‌مند می‌سازد، رهنمون می‌شود. در سایه این فره پهلوانی است که کوراوغلو همراه با قیرات از رودخانه تونا عبور می‌کند و در انجام داستان در بیش‌تر روایت‌ها با خوردن آب حیات به چهل تنان می‌پیوندد و جاودانه می‌شود. بیش‌تر این نمودها با شاهنامه فردوسی، که در داستان کیخسرو، آب حیات در داستان اسکندر، تعمیردهای پهلوانان، و خوان‌های گذر از آب وجود دارد، مشترک است. در داستان کوراوغلو، به نعره و هنر شاعری برآمده از آب اشاره‌ای شده است که در شاهنامه فردوسی نعره پهلوانی، با این‌که اهمیت دارد، ولی با اسطوره آب ارتباطی ندارد و به هم‌پیوندی هنر شاعری و آب نیز اشاره‌ای نشده است.

## پی‌نوشت‌ها

۱. کوراوغلو (Koroğlu): قهرمان حماسی مشترک میان بسیاری مردمان ترک از جمله ترکان آذربایجان و ترکیه، ترکمن‌ها، ازبک‌ها، و اوغورهاست.
۲. بولاغ در زبان ترکی به معنی چشمه و قوشابولاغ به معنی جفت‌چشمه یا چشمه دوشاخ آمده است.
۳. در سنت زرتشتی عصر ساسانی، «ور»ها، که گاه به دست موبدان انجام می‌شد، بر دو گونه بود: «ور گرم» و «ور سرد»؛ و گرم این می‌بود که «پیشمار» یا «پسمار» [فرد در معرض آزمون] را وامی‌داشتند که از وسط توده آتش بگذرد یا پای خود را در آب گرم فروبرد و

- زمانی نگه دارد و گاه بر سینه آنان مس و روی گذاخته می‌ریختند؛ و ور سرد این بود که آب گوگرد به کام آنان می‌ریختند یا سر آنان را زمانی در زیر آب سرد نگه می‌داشتند یا ناگزیر می‌کردند که از وسط رودی پرآب بگذرد (واحددوست، ۱۳۷۹: ۴۵۷-۴۵۸).
۴. رود تونا یا دانوب رودی است که از جنگل‌های سیاه در آلمان سرچشمه می‌گیرد و در ناحیه دلتای دانوب در رومانی به دریای سیاه می‌ریزد.
۵. ابراهیم حقی ارزرومی شاعر، عارف، و دانشمند مشهور ترک (۱۱۱۵-۱۱۸۶ ق/۱۷۰۳-۱۷۷۲ م). وی در علوم مختلف از جمله هیئت، جامعه‌شناسی، ریاضیات، طب، اخلاقیات، و فرهنگ اسلامی صاحب‌نظر بود. از آثار او معرفت‌نامه، دیوان الهیات، تذکرة الاحباب، حصن العارفین، قوت جان، منتخبات منظومه، و رازنامه را می‌توان نام برد.

## کتاب‌نامه

قرآن مجید

- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۸۱). «تیرما، سبزه شو (جشن تیرگان و اسطوره تیشتر)»، نامه علوم انسانی، ش ۱، دوره ۱.
- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۶۳). فردوسی‌نامه، تهران: علمی.
- اوزون، انور (۱۳۸۸). کوراوغلو در ادبیات ملل، ترجمه داریوش عاشوری، تبریز: ندای شمس.
- اوستا (۱۳۸۴). گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، ۲ ج، تهران: مروارید.
- آموزگار، ژاله (۱۳۷۴). تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۶). از اسطوره تا تاریخ، گردآورنده و ویراستار ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: چشمه.
- تهماسب، محمدحسین (۱۳۸۲). کوراوغلو، کۆچورن: م. کریمی، تهران: اندیشه نو.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۶۱). «فرامرنامه»، ایران‌نامه، ش ۱.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱). سخن‌های دیرینه، به‌کوشش علی دهباشی، تهران: افکار.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۳). بیکره‌گردانی در اساطیر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات ایرانی.
- رسمی، سکینه (۱۳۷۹). نوای غیب در پرده راز، تهران: بازشناسی اسلام و ایران.
- رسمی، سکینه و عاتکه رسمی (۱۳۹۵). منظومه کوراوغلو، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد پژوهشی شهریار.
- رسمی، عاتکه (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی داستان‌های رستم و کوراوغلو»، فصل‌نامه فرهنگ و ادبیات عامه، ش ۲، دوره ۱.



رسمی، عاتکه (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی رخس رستم و قیرات کوراوغلو»، در: *همایش پیوندهای زبانی و ادبی، ترکیه*.

رسمی، عاتکه و سکینه رسمی (۱۳۹۴ الف). «بررسی تطبیقی آموزه‌های اخلاقی در شاهنامه فردوسی و داستان کوراوغلو»، *پژوهش‌نامه حماسی*، ش ۱.

رسمی، عاتکه و سکینه رسمی (۱۳۹۴ ب). «پیوند عشق و حماسه در شاهنامه فردوسی و داستان کوراوغلو»، *نشریه اسطوره‌شناختی و عرفان دانشگاه آزاد*، ش ۱۱.

رسمی، عاتکه و سکینه رسمی (۱۳۹۵). «مقایسه نبرد پدر و پسر در داستان‌های رستم و سهراب و کوراوغلو و کوراوغلو»، *فصل‌نامه فرهنگ و ادبیات عامه*، س ۴، ش ۱۱.

رضی، هاشم (۱۳۴۶). *فرهنگ نام‌های اوستا*، تهران: فروهر.

رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۶۶). *کوراوغلو در افسانه و تاریخ*، تبریز: نیما.

ژیران، فلیکس، گ. لاکوئه، و لوئی ژوزف دلاپورت (۱۳۷۵). *اساطیر آشور و بابل*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: فکر روز.

ساندرزمان، ک. (۱۳۷۸). *گیگمش*، ترجمه داود منشی‌زاده، تهران: جاجرمی.

سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۵). *سایه‌های شکارشده*، تهران: طهوری.

سیوطی، جلال‌الدین (۲۰۱۰). *الدرالمثور*، ج ۴، بیروت: دارالفکر.

شرکت مقدم، صدیقه (۱۳۸۸). «مطالعه ادبیات تطبیقی»، *نشریه تطبیقی مکتب‌های ادبیات*، س ۳، ش ۱۲.

شریفیان، مهدی و بهزاد اتونی (۱۳۹۰). «کهن‌نمونه آب و کارکرد آن در اسطوره و حماسه»، *فصل‌نامه علمی - پژوهشی زبان و ادب فارسی*، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، س ۳، ش ۹.

شوالیه، ژان و آلن گبریان (۱۳۷۸). *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.

طغیانی، اسحاق و رحمان قربانی (۱۳۹۰). «بررسی و تحلیل بازتاب اساطیری آب در شاهنامه فردوسی»، *کهن‌نامه ادب پارسی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۲، ش ۱، بهار و تابستان.

عدنانی، مسعود (۱۳۷۹). «اسطوره آب و بازتاب آن در داستان رستم و اسفندیار»، *چپستا*، ش ۱۷۱.

عنصری، جابر (۱۳۸۷). *شناخت اساطیر ایران براساس طومار تقالان*، تهران: سروش.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). *شاهنامه*، براساس چاپ مسکو، تصحیح سعید حمیدیان، تهران.

کریستی، آنتونی (۱۳۷۳). *شناخت اساطیر چین*، ترجمه محمدحسین باجلان فرخی، تهران: اساطیر.

کوپر، جی. سی. (۱۳۷۹). *فرهنگ مصورنمادهای سنتی*، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: فرشاد.

گورین، ویلفرد، ال. ارل. جی. لیبر، جان. ار. ویلینگهام، و لی، ورگان (۱۳۷۷). *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه زهرا میهن‌خواه، تهران: اطلاعات.

محسنی‌نیا، ناصر و عاطفه امیری‌فر (۱۳۹۳). «از هیرمند تا تیسر، رمزگشایی اسطوره‌ای آب در شاهنامه و *انه‌اید* ویرژیل»، *نشریه علمی - پژوهشی ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه کرمان*،

- واحد دوست، مهوش (۱۳۷۹). *نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه*، تهران: صدا و سیما.
- ورمازرن، مارتن یوزف (۱۳۷۲). *آیین میترا*، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: چشمه.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۸). «تحلیل نقش نمادین آب و نمودهای آن در شاهنامه فردوسی براساس روش نقد اسطوره‌ای»، *جستارهای ادبی*، ش ۲، دوره ۴۲.
- الیاده، میرچا (۱۳۷۲). *رساله در تاریخ ادیان*، ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش.
- الیاده، میرچا (۱۳۷۵). *مقدس و نامقدس*، ترجمه نصرالله زنگویی، تهران: سروش.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۸). *انسان و سمبل‌هایش*، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جام.

Karakurt, Deniz (2011). *Türk Söylence Sözlüğü*, Acıklamalı Ansiklopedik Mitoloji Sözlüğü, Türkiye

Buyuk yıldırım, Ayşe (2013). *Kulturumuzde ve Edebiyatimizda su*.